

نمّای در لغت به معنایی است که معادل فارسی آن سخن چینی است. معجم مقاییس اللغه اصل این ماده را به معنای «اظهار کردن و ابراز کردن» دانسته است این کتاب می نویسد که عرب به شتری که آب را در شکم خود نگه نمی دارد، می گوید «ابل نمّه» و به همین جهت به کسی که سخن چین است، نمّام گفته می شود چرا که او نمی تواند سخن را پیش خود نگه دارد.^۱

البته راغب در مفردات اصل این لغت را «سخن گفتن آهسته» برشمرده است و می نویسد که عرب وقتی می گوید: «اسکت الله نامّته» به معنای آن است که خدا صدای او را ساکت کرد.^۲

مجمع البحرين هم این لغت را به معنای «سعايت کردن و بدگویی کردن برای ایجاد فتنه» دانسته است.^۳

زمخشری هم مشابه همین مطلب را ذکر کرده است.^۴

اما لسان العرب درباره نیمه می نویسد:

«نَمّ» به معنای توریس (فتنه انگیزی) و اغراء (دشمنی انداختن) و بلند کردن سخن به گونه ای که باعث اشاعه و افساد شود، است. و گفته شده است که نمّای به معنای «تزیین سخن به دروغ» است. صفت آن «نمّام» است و اسم این کار «نمیمه و نمیم» است.

این کتاب همچنین می نویسد که به نمّام، «قسّاس»، «درّاج»، «همّاز»، «مأس»، «مماس» و «قتات» گفته می شود.^۵

مرحوم مصطفوی هم در التحقيق فی کلمات القرآن می نویسد که در صدق نمّای چند قید مدخلیت دارد:

«نقل قول» و «فساد انگیزی» و «اینکه بین دو نفر واقع شود» و آن را چنین معنی می کند:

«نقل قول من شخص، من شأنه أن یختفی به، عند شخص آخر، ینتج فساداً»^۶

ما می گوئیم:

۱. با توجه به آنچه گفتیم، می توان به تعریف لغوی روشنی از نیمه دست یافت، با این اضافه که اولاً بگوئیم در نمّای لازم نیست «قول» در میان باشد بلکه اگر با نوشتن یا اشاره هم این غرض حاصل شود، نمّای صدق می کند بر این مطلب می توان به کلام صاحب جواهر اشاره کرد که ایشان نمّای را

۱. ج. ۵، ص ۳۵۸

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۲۵

۳. مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۷۷

۴. اساس البلاغه، ص ۷۷۹

۵. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۹۵

۶. التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۲۵۶





«السعایه بنقل الحدیث او ما کان بمنزلته»^۱

تعریف کرده است. البته همین مطلب مورد اشاره شهید ثانی هم بوده است چنانکه علامه مجلسی از ایشان نقل کرده که نیمه عبارت است از

«نقل قول الغیر إلى المقول فیہ ، كما تقول فلان تکلم فیک بكذا وكذا ، سواء نقل ذلك بالقول أم بالكتابة أم بالإشارة والرمز»^۲

همچنین در تمامی لازم نیست «قول» دیگران را نقل کنیم بلکه اگر «فعل» دیگران را هم نقل کنیم، تمامی صدق می کند. (این مطلب مورد تصریح مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هم واقع شده است.^۳) پس تمامی آن است که قول یا فعل صادر شده از نفر اول را به نفر دوم بگوییم یا به هر نوع دیگر او را از این مطلب مطلع کنیم.

و ثانیاً: لازم نیست به صورت بالفعل فتنه و یا ناراحتی را پدید آورد بلکه اگر مطلبی به طور متعارف باید مخفی بماند (و لو اینکه در مورد خاصی اگر مخفی نباشد و گفته شود، فتنه ای پدید نیاید) هم اگر اعلام شود، نیمه صادق است این مطلب را مرحوم تبریزی به صراحت مورد اشاره قرار داده است^۴ هر چند ممکن است در جایی که یقین به عدم فساد داشته باشیم، حکم به حرمت را بتوانیم مرتفع کنیم. (در این باره سخن خواهیم گفت)

این دو مطلب مورد اشاره مرحوم فیض کاشانی هم واقع شده است:

«اعلم أن اسم النمیمة إنما یطلق فی الأكثر علی من ینمّ قول الغیر إلى المقول فیہ كما یقال فلان یتکلم فیک بكذا وكذا و لیست النمیمة مخصوصة بالمقول فیہ بل حدّها کشف ما یکره کشفه»^۵

اللهم الا ان یقال: لغت تمامی در جایی صادق است که «سخن»، «گفته شود» و سایر شقوق با تمامی در حکم متحد هستند و نه در موضوع.

۲. به نظر نمی رسد که در اصطلاح فقهی (یا در اصطلاح اخلاق دینی) تمامی دارای تعریف دیگری غیر از تعریف لغوی باشد. چنانکه در بسیاری از موارد این واژه با همان معنای لغوی مورد اشاره واقع شده

۱. جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۷۳

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص ۵۷

۳. انوار الفقاهة، ج ۵، ص ۷۰

۴. ارشاد الطالب، ج ۲، ص ۶۳

۵. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۷۷؛ (عبارت فیض در این بحث عیناً عبارت غزالی در احیاء العلوم است [احساء العلوم، ج ۳، ص ۲۴۷])



است. مثلاً الموسوعة الفقهية آن را «السعی بین الناس بالفتنه»^۱ (سعایت کردن بین مردم برای فتنه انگیزی) برشمرده است. که عیناً برگرفته شده از تعاریف لغوی است. این کتاب در جای دیگر تصریح دارد که معنای اصطلاحی «سعایت» که آن را مترادف با نیمه می داند از معنای لغوی خارج نشده است.^۲

۳. با توجه به آنچه گفتیم می توان در تعریف شیخ انصاری خدشه کرد. چرا که ایشان نمایی را چنین تعریف کرده است:

«و هی نقل قول الغیر إلى المقول فیه، كأن یقول: تکلم فلان فیک بکذا و کذا»^۳

روشن است که هر نوع تکلم و نقل کلام، نمایی نیست بلکه باید «سخن فساد انگیز» را نقل کنند تا نیمه صدق کند.

و شاید به همین جهت مرحوم شیخ ادامه می دهد:

«قیل: هی من نمّ الحدیث، من باب قتل و ضرب، أی سعی به لإیقاع فتنة أو وحشة»^۴

۴. اما نکته مهم درباره نیمه آن است که آیا در صدق عنوان «نیمه»، «قصد فساد انگیزی» هم مدخلیت دارد؟

توجه شود که مراد آن نیست که نیمه را از عناوین قصدیه به حساب آوریم. چرا که عناوین قصدیه آن دسته از عناوین هستند که باید قصد خود عنوان شده باشند تا آن عنوان صادق باشد. مثلاً احترام در صورتی بر بلند شدن صادق است که آدمی به قصد احترام گذاشتن از جا بلند شود.

ولی در مانحن فیه ما نمی گوییم برای اینکه نمایی صدق کند، لازم است که فاعل قصد نمایی داشته باشد. بلکه می گوییم آیا لازم است قصد «فتنه» شده باشد؟ (مثل رکوع که می گوییم وقتی خم شدن رکوع است که قصد تکریم باشد) بر این نوع دخالت های «قصد»، معمولاً عناوین قصدیه اطلاق نمی شود (اگر چه ممکن است به نوعی آن را هم عنوان قصدی بدانیم)

همین جا مناسب است که به نوع دیگری از عنوان هم اشاره کنیم و آن عنوان «التفاتی» است. مثلاً اگر من بدانم که دراز کردن پا در مقابل یک بزرگ، توهین است، دراز کردن پا، توهین خواهد بود اما لازم نیست که فاعل، قصد توهین داشته باشد. ولی لازم است که التفات به این داشته باشد که دراز کردن پا توهین است پس عناوین ۴ دسته اند:

۱. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۴۱، ص ۳۷۲

۲. همان، ج ۲۵، ص ۵

۳. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری) ط تراث الشیخ الأعظم، ج ۲، ص ۶۳

۴. همان



(۱) عناوین ذاتی: که هیچ چیز در صدق آن‌ها مداخلیت ندارد (مثل آب خوردن).
(۲) عناوین التفاتی: که وقتی صادق هستند که فاعل به ارتباط این عمل با آن مفهوم واقف باشد (مثل صدق توهین بر دراز کردن پا)

(۳) عناوین قصدی: که وقتی صادق است که نفس عنوان قصد شود (مثل احترام)
(۴) عناوین مقرون به قصد: که وقتی صادق هستند که چیزی غیر از نفس عنوان قصد شده باشد.

در تعریف برخی از لغویون چنین قیدی را می‌توان یافت:
مصباح المنیر^۱، مجمع البحرین^۲، القاموس الفقہی^۳، قید «لیوقع الفتنه» را داخل در تعریف کرده‌اند. چنانکه تعریف راغب را می‌توان بر همین مطلب حمل کرد چرا که می‌نویسد: «اظہار الحدیث بالوشایہ (سعایت کردن)»^۴

اما در تعریف لسان العرب تعبیر «علی وجه الافساد» ذکر شده است که به این معنی است که چنین اثری بر نَمّامی بار است (و لو قصد نشده باشد). همین مطلب از کلام مرحوم مصطفوی هم قابل استفاده است.^۵

مرحوم شعرانی^۶ هم ظاهراً چنین تعبیری دارند.

اما با توجه به آنچه گفتیم و اینکه متبادر از لغت در زبان فارسی هم قابل شناخت است می‌گوییم: به نظر می‌رسد نَمّامی از عناوین مقرون به قصد و از عناوین التفاتی است. یعنی وقتی عملی نَمّامی است که فاعل بداند این کار در عرف نَمّامی به حساب می‌آید و لذا اگر چنین التفاتی داشته باشد، حتی اگر قصد هم نداشته باشد، عملش نَمّامی است.
به این حساب:

۱- اگر فاعل قصد افساد داشته باشد (عنوان مقرون به قصد) عملش نَمّامی است (حتی اگر التفات به صدق نَمّامی نداشته باشد)

۲- اگر فاعل قصد نداشته باشد ولی بداند که این کار متعارفاً فساد انگیز است و عرفاً نَمّامی به حساب می‌آید (عنوان التفاتی) باز هم عملش نَمّامی است.

۱. ج. ۲، ص ۶۲۶

۲. ج. ۲، ص ۳۷۸

۳. ص ۳۶۲

۴. مفردات، ص ۸۲۵

۵. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۲۵۶

۶. نثر طوبی، ج ۲، ص ۵۰۲



۳- ولی اگر قصد نداشته باشد و نداند که این کار نَمّامی است، یعنی به طور متعارف فساد انگیز است، در صدق عنوان شبهه است، (حتی اگر فی الواقع باعث فتنه شود)

و لذا اگر کسی سخنی را از زید به عمرو منتقل کرد ولی نمی داند که عمرو از این سخن برآشفته می شود و زید نمی خواسته این سخن نشر یابد مثلاً زید خوبی عمرو را گفته بود ولی لازمه این سخن مطلبی است که عمرو را ناراحت می کند (مثلاً اگر بگوید: عمرو خیلی اهل عبادت است و وقتی زندان بودیم، مرتب نماز می خواند. ولی لازمه آن اعلام زندان بودن عمرو است) و اگر کسی به عمرو بگوید که زید در حق تو چنین گفته است، در حالیکه نمی داند که این کار فساد انگیز است و قصد هم ندارد بر این عمل، نَمّامی صدق نمی کند.

۵. اما در صدق نَمّامی، لازم نیست حتماً فساد بالفعل از این عمل پدید آید. بلکه اینکه این سخن به این قصد بیان شود و یا نَمّام التفات داشته باشد که معمولاً چنین اثری موجود است، برای صدق عنوان نیمه کافی است. (و لذا در تعریف مرحوم مصطفوی باید «بنتج فساداً» را به معنای «انتاج نوعی» بگیریم.

۶. با توجه به آنچه گفتیم می توان گفت:

نیمه عبارت است از اینکه:

هرگاه کسی درباره کسی، سخن گفته است یا فعلی را واقع کرده است که اگر طرف دوم از آن مطلع شود، به طور معمول ناراحت می شود، اگر شخص ثالثی آن سخن یا فعل را به طرف دوم بگوید یا بنویسد و یا به هر صورت طرف دوم را از وقوع آن فعل یا سخن مطلع کند، نیمه حاصل شده است به شرطی که: شخص ثالث قصدش از این عمل فساد انگیزی و ایجاد فتنه و دشمنی باشد (حتی اگر نمی داند و التفات ندارد که این کار باعث فتنه می شود) و یا اگر قصدی در میان نیست، شخص ثالث بداند که «اطلاع دادن از آن کار یا سخن» متعارفاً باعث فساد و دشمنی می شود.

اما اینکه بالفعل فساد محقق شود، مداخلیتی در صدق نیمه ندارد.

اللهم الا ان يقال:

مطابق با این تعریف، نَمّامی مشترک لفظی می شود بین «... که با قصد افساد باشد» (عنوان مقرون به قصد) و «... که با التفات به این باشد که این عمل فساد انگیز است» (عنوان التفاتی) چراکه معنایی که قدر جامع بین قصد و التفات باشد، وجود ندارد

و چون چنین امری مستبعد است، می توان گفت که نَمّامی از عناوین التفاتی است و تنها در صورتی صادق است که نَمّام بداند و ملتفت باشد که بین این خبر دادن و فساد انگیزی متعارفاً ملازمه برقرار است (سواءً قصد



الافساد ام لا- و این مطابق با تعریف مجلسی اول است (ولی اگر گوینده نداند که متعارفاً چنین ارتباطی و ملازمه ای برقرار است، حتی اگر قصد او فتنه باشد، نیمه صدق نمی‌کند.

و الشاهد علی ذلک آنکه:

علامه در منتهی المطلب^۱ و ابن ادریس در سرائر^۲ وقتی گناهان را برشمرده‌اند، سعایت را قسیم نیمه برشمرده است، (سعایت را عنوان قصدی بدانیم و نیمه را عنوان التفاتی)

ان قلت: در عبارت منتهی می‌توان گفت که سعایت عطف تفسیر به نیمه شده است چنانکه «سب و شتم» هم همراه هم ذکر شده اند.

قلت: اگرچه به جهت ذکر «سب و شتم» چنین احتمالی در عبارت منتهی می‌رود ولی در عبارت سرائر چنین احتمالی مرجوح است.

اللهم الا ان يقال:

مطابق با نسخه بدل های مختلف کتاب های فقهی در بسیاری از موارد به جای نیمه، تهمت ضبط شده است^۳ و لذا ممکن است، در سرائر و منتهی لفظ نیمه، تصحیف تهمت بوده باشد و لذا «عطف سعایت به نیمه» در میان نیست تا شاهد مطلب فوق باشد.

مقدمه ۳:

درباره رابطه بین نیمه و غیبت گفته شده است که رابطه آن ها عموم و خصوص من وجه است^۴ اما ظاهر برخی دیگر از کتاب های فقهی آن است که گویی رابطه آن ها را عام و خاص مطلق گرفته اند^۵ اما از آنجا که ما هنوز تعریف دقیقی از غیبت نداده ایم، در این مورد ورود نمی‌کنیم. لکن توجه به دو نکته بسیار مهم است و آن اینکه، قوام غیبت، به کراهت کسی است که درباره ی او سخن گفته می‌شود ولی قوام نیمه به کراهت کسی است که به او سخن منتقل می‌شود (حتی اگر گوینده نخستین هم از نقل سخن ناراحت شود)

و نکته دوم آنکه در مفهوم نیمه، آنچه مهم است آن است که سخن باعث کدورت بین شخص دوم نسبت به شخص اول شود ولی چنین نکته‌ای در غیبت مطرح نیست.

۱. ج ۱۵، ص ۳۸۲

۲. ج ۲، ص ۲۱۵

۳. المهذب ابن براج، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تذکره الفقهاء، ج ۱۲، ص ۱۴۵

۴. مصباح الفقه، ج ۱، ص ۴۳۳؛ المواهب، ص ۶۴۹

۵. المکاسب (زنجان)، ج ۱، ص ۴۲۰؛ محاضرات فی الفقه الجعفری، ج ۱، ص ۴۶۰